

کرد بزرگی گرفت و طار حجبلی با برادرش غم تبلیغ داد و نمودند ولی او بر صوفی معتصب
 مذهبی بوده نظریات بسیار در حق این طائفه شنیده دشت و در آن ایام از بیم سلطوت
 ارکان دولت دقت کس جرئت ذکر خیر از این طائفه نمیکرد و علامه رضا (رضی الروح) مشهور ب
 مذکور لباس محترم ملائی را تبدیل بزی رنده و بهائی کرده سیم سبزه آشیانه در جبال گرفته
 هر که راسته میبافت تبلیغ نموده و چون آنان چند بار نام امر بیع را بیان نهاده جوانان و اما
 در میدان دین و عقیده خواستند و بدیغبارت همی جواب شنیدند که برای امثال شما مردان
 علم و شرف شایسته نیست که نام چنین جماعت بر زبان رانند تا چه رسد که از رسم و کیش
 سخن گویند بالاخره بد گفتند که این عجز و تمفر زانیده اقوال اعداست نتیجه تجسس و استقصا
 و بر نظر سو که از اقاویل و تضایل مغرضین حاصل شود نزد اهل دانش و پیش خور توجه و عنا
 نیت نرا و در اینکه تجسس و تحقیق کمینید و بعد از مجاهده آنچه خواهی توانی مجری دشت
 و میرزا ابوالحسن مخجل و منفعل شده طالب تحقیق گشت و ایشان بجهت اطمینان و استحسان
 از او تعویق و تسویف همی کرده بالاخره عهد گرفتند که با حدی باز نگویید و چون مامور
 او را بارضی الروح ملاقات دادند تا مبین و مدلل دشت که نه بروایات حدیثیه بروا
 نه ادیان نسبت بزرگان شان و نه بروایات حدیثیه شان نسبت بزرگان سائر
 عقاید و مذاهب اعتبارا عماد نتوان نمود و باید هر مدعی امری را از آثارش شناخت و آنچه لازم
 بود از روایات و آثار برایش تمییز و اظهار نمود و میرزا ابوالحسن داخل در زمره اهل بیان شد
 و این قضیه در سن مبیت سالگی وی و چندی بعد از شهادت حضرت نقطه اولی و نحو

یافت و اینکه انوار و آثار جمال ابدی در خلف سبک مرادات مقتضیات وقت خشنید
گرفت دیده قلبش بیانی جدید یافته شامل معرفت کبری رسید فارغ تلقی با دوام و خزان
رمانی یافت و بیگانگان خصوصاً با بیان بن ایزره تبه به بری نمود و چون خاندان نذجش
بنوع مذکور از حالات عریق با تبه بودند در وطن و بلاد اخری که سفر نمود با خانواده های
اصیل با بیان اختلاط و معاشرت یافته اطلاع کامل از عقائد و اعمال آن طائفه حاصل کرده
در مقابله با وی غالباً عاجز و غمگین شدند و سببش چند در وطن یکدیگر بین و عرفی حسین شش
و زندگانی نمود آنگاه بجلالت شاه محمد شادی (امین اسپهان) که از جانب جمال ابدی این
حقوق تبه شده با سر تبه که با دادند امضای در پی نموده تجارت و جمع حقوق برداشت
رسیده بفضولت و مراسلات و ایفاء محاسبات منسوب گردید و چنانکه دوستیم
و متفقاً برای جمع حقوق و هدایا و اخذ ارسال عراق و الواح مسافرت های متوالیه که گاهی
بیش از یکسال بجا می نمود عودت کردند و در موطن مسکن خود چندی بسر بردند
عاطله زیسته آنگاه سفری دیگر در پیش گرفتند تا سال ۱۲۸۶ بعنوان حج و غم زیار
محضراهی با مال التجاره روانه خاک عثمانی شده بهنگام درآمدند و خواستند بهانه فروش
متاع مجبوسین داخل قسبه گردند و با وجود مرقت و مخالفت حکومت عکا و متخلفین و اعدا
ممکن نشد لاجرم مال التجاره را فروخته با میرزا آقا جان خادم بدستوریکه در شش سابق آردیم
ملاقات کرده بها تقدیم نمودند و چون هنوز اجای ایران از مقر ابدی مطلع نبودند الواحی چند
که حکایت از استقرار همگی اکریم در سخن اعظم و بشارت قرب زوال ضیق و شدت و طلوع
فرج و سعادت

فرج وعت را مضمین بود در لغات جلد قرآن محفوظ و مخفی کردن مرحتت بایران نمودند و بعد از
 ایصال الواح در مساللات و ابلاغ اخبار واقعات باری دیگر بنوع مذکور با مال التجاره
 بنیم شرف عکارت و موقع شدت و ضیق بوده نتوانست شرف بحضور در محضر اهی
 گردد و مال التجاره را فرودخته بسیار تقدیم نمود ولی دستور فرمودند که چون برای انجام
 بحام روند حاجی ابوالحسن نیز بعنوان استحام داخل شده زیارت نماید ولی اظهار اشتیاق
 نکند و او نیز چنان کرد و در حین جمال اهی زیارت نمود آنگاه در داخل حمام بحالی
 که لنگ بسته و خضاب بجا داشته آرمیده بودند مشاهده کرده غلبه عشق و شوق طغیان
 نمود و اقدام بحال اهی را بوسید و در آن حال که از خود بخود شد و پایش بفرزید بیفکند
 و سرش بسنگ خورده شکست و جمال اهی خطاب بدو این عبارت فرمودند
 حاجی قرار باین ما چنین نبود و با جمله حاجی ابوالحسن ناچار بهین مقدار از زیارت
 اکتفا کرده مراجعت بایران نمود و باری دیگر در سال ۱۲۹۰ بعکاشافت و کمر را
 بمحضر اهی شرف مشول یافت و بایران برگشته بنوع مذکور با حاجی شاه محمد متقی
 و موافق گردید و در سال ۱۲۹۲ با در بایجان رفته چندی در آنجا و سفر کرد آنگاه
 عازم عکاشه بمحضر اهی شرف جستند و از طریق ترکیه بایران برگشته و چند سالی
 خدمات مذکوره را امتداد دادند و بار در سال ۱۲۹۶ از طریق تبریز و طرابوزان بعکاشه
 شتافتند و پس از شرف و توقف ایامی چند از همان طریق با در بایجان برگشته
 و در بلاد آذربایجان سفر و اقامت داشتند که سبیل جارف شیخ عبید الله واکرا از
 مراد شد

سر از بر شد حاجی شاه محمد در میان دو آب مقتول گشت و پایی حاجی ابو الحسن با کلوله
 مجروح گردید و خود را به تبریز رساند و چندی در خانه میرزا محمد حسین یزدی حاجی مستشار اقا
 و معالجه پانمود تا بهبودی حاصل شد و جمال ابدی و برابر جای حاجی شاه محمد امین حقوق
 منسوب کردند و بعنوان حاجی امین معروف مشهور گشت و برای جمع حقوق و اصلاحات
 داخله اجابت بلاد ایران مسافرت همی کرد در سال ۱۳۰۰ بیزد و کرمان رفت و در سال
 ۱۳۰۳ عازم عکا شد و در ماه ذیحجه تشریف حاصل نمود و در عودتش بایران سفر در قشقرق
 کرده و اردو آذربایجان شد و مسافرت همی نمود و باری دیگر در سال ۱۳۰۶ بعکرافت
 چندی تشریف حضور محضر ابدی یافت و در شهر شوال بایران برگشت تا در سال ۱۳۰۸ در
 جمهوریت طلبان اتباع سید جمال الدین افغانی بیشتری که در بخش سابق آردویم بخت
 اشتباهه کاریهایی کا مران میرزا نایب السلطنه گرفتار شده پس از دو سال که در ایران
 و قزوین محبوس بود عاقبت بخت و جدیت برخی از محترمین استخلص گشت و کما
 مجمل که فراهم کردند پوشید و با بجهله کجرات در اقسام ایران سفر نموده در جمع آوری
 حقوق اینه و ادای وظیفه امانت نادر نظیر بود و آنچه بدان نامور شد بنهایت صداقت
 و استقامت انجام داد و الواح بسیار زر قلم ابدی بنام وی صدور یافت و یگانگی نظر
 مراجعات اینه گردید و با خبرت و تجربیات و مقامات روحانیه که حاصل نمود موجب
 استحکام مبانی ایمان و عرفان اجبا و اصلاحات دنیویه و تکمیل اعمال و اخلاق
 گذشته و بعد از غروب شمس همچو با کمال اخلاص و شجاعت و محبت و تعلق بخت حسن

اعظم عبدالبها قیام نمود و چنانکه در مطاوی بخش لاجت بیادیم نوسا نقض داد و آقا
 عداوت و بغض نسبت بوی ابرار داشتند و برای نشر عهد و بیاق اسفار منوالیه نمودند
 سال ۱۳۱۲ سفر خراسان کرد و در غالب بلاد ایران و زکستان روس عثمانی و سوریه
 و مصر بلافاصله بهائیان رسید و زاندا علی ماسبق مشهور و معتقد و محل توجه در عالم
 گردید و مرکز آقا قش طران شده و کلانی برای جمع حقوق در ایالات ایران دیدند
 برقرار داشت و آثار بسیار از حضرت عبدالبها در شان وی صدور یافت و در حق
 چنین مرقوم فرمودند که حاجی امین امین من است هر کس هر چه باد داده بمن داد و خط من
 خط من است و هر شس هر من میباشد و در ادای عمر غالباً در ایران رسته باشد
 رای و استقلال شرب و صراحت بیان و دوازسته گی از کل شئون ظاهر بود
 آزادی از رسوم و اودام و تقصاعت و فراست و کمال عقل و تجربت در جامعه اجبا
 جلوه داشت و اسلوب مخصوص در شئون زندگانی و حکایات و مصطلحات و
 عبارات و محفوطاتش و در زبان اینطائفه گشت و در سال ۱۳۲۹ سفری بخیفانوه
 زیارت حضرت عبدالبها خانگر گردید و بالاخره در سال ۱۳۳۰ حاجی غلامرضا بن
 حاجی محمد محسن از تجار محترم طران را از جمع اینطائفه برگزیده برای خدمت باداره
 حقوق پرورش روحی داده میباشد ساخت و متوجه جاز علان کثیره مالی و جاه و حد
 بکاست و غالباً منزل خویش را در خانه اش قرار داده او را فارغ برای انجام اینوظیفه
 نمود و با خود یار و مددکار در مشاغل گرفت و بالاخره منقطه خود را در باره اش بجز حضرت

عجب البها معرض داشت و مقبول افتاده در فریاد متعده مستور تا امید و حاجی ضار
 توفیق و تسدید فرمودند و بقلب امین امین مقرر و مشهور در آخر بعثت ضعف پیری و نقصان
 قوه بصیرت عمده اداره این خدمت عاجز مانده در خانه اش مریض و بستری و کمین شده
 ویرا باداء و ظیفه گماشت و متدرجا و چار جراحات بدن شده در بستر افتاد و امین امین
 با عائله در طول مدت دو سال نگاهداری و پرستاری از او نمودند تا در سال ۱۳۴۶ هجری
 نو در ساگی در گذشت و جازانش را با جمعیت و احترام تمام بقبرستان بهائی کنتان
 جاوید (برده دفن نمودند و مجالس تذکره جمعیتی منعقد گردید و احادیث جامع از فقهائش
 متاثر و مناسف شدند و از محضر حضرت ولی امر به شوقی ربانی صورت نگراف
 ذیل رسید ۲۸ می ۱۹۲۸ و ۷ خرداد ۱۳۰۷ از حیفا بمطالعی طهران از صورت حضرت
 امین قلوب محزون خدمات مرثی و دهنده ایشان تا بیخ امر الی الابد شمع خام
 در شب صنود با نهایت تضرع بیاد ایشان مشغولیم بهجوم محافل روحانی دستور میدادیم
 مجالس تذکره شایسته تشکیل دهند شوقی و حاجی امین را در دفتر بود که نسبت از آنها
 برقرار مانده دیگر از بهائیان نیزه حاجی ملا احمدی عطری که بخشش تمام
 ضمن بیان اصحاب حید و اربابی نام بردیم عالی منطبق و در اشلی منبع و در علوم بر همه
 مانند علم صرف و غیرها مطلع عمیق بود و چون در عمل جبهه کشی و عساکری از
 بنات دزدکار و اوراد تجربه و مهارت داشت بعنوان عطری معروف گشت و در سن
 پیری اینک که ندانم ظهور جدید بشینه لبیک گویند ایمان آورده در مسکن علماء بهائیان
 مقرر گردید

منظره گردید در سنین اشراق انوار ایهی از افق عراق با سپهر منیرش آقا میرزا حسین ^{بنیاده}
 بپیدا در فتنه چندی در جوار عنایت بیارید و در محبت بوطن کرده در بارز ایمان نسبت برت
 اعلی و جمال بنی زمام اختیار از کف نهاد و علی المنابر و المحاضر المالی را بیدار و هشیار نمود و در قیام
 از دو عاطس در شهرش بنام بابی نمودند تا از رونق غیرش بکاهند و جای دی گریز دلی ^{بعلت}
 حلاوت و جذبی که در کلامش بود منقصت و اختلالی در کارش راه نیافت تا آنکه انگیزگان
 حکمران اغوا کرده برآند آشتند که او را گرفته بدار بحکومه حبس نمود و چون کرر امکانه در مصاحبه
 کرد از علم و فضل و قوت و تیر و دست اطلاقش از علوم غریبه فریفته شده با او ایست
 و از حسین خلاصی داده اجزایات بجای آورد و باری دیگر موقعی که در قصبه هیرز بود حاجی ^{بگوش}
 ضابط را تحریک کردند که دیرا گرفتار توین و از ار نمود و با آیات و آثار که همراه داشت مخلوقا
 بیزد نزد حکمران میرزا عبد الوهاب بن نظام لپک نوری که از جانب پدرباب حکومت
 و امور رسیدگی امور بود آوردند و او نیز محبت کرده و بر استخلص داشت و بدین طریق ^{پوسته}
 مورد توین و ایند مخالفین و معاندین بود تا آنکه در سال ۱۲۹۰ چنین اتفاق افتاد که
 جشن عید رضوان در خانه اش منعقد گشت و جمعیت اهل بهارانه سرور و الواح عید
 سرودند و علامه رضا محمد آبادی مذکور بانغمه و آهنگ خوش و دلکش و جذبه و شور
 که مخصوص او بود شنناز الواح عید را بلند ساخت و در دیش مهدی باصوت و لحنی
 خوشش شعار خواند و او ضاع مذکور را ملا و در قیام مطلع شدند و افاضت ^{مجتهد} مجتهد حسن بزرگوار
 مجتهد همان شب کس ^{بجای} فرستاد و بهمانه اینکه کاری مهم در پیش است ویرا برای
 صبح ادوی

صبح روزی دیگر در خانه خویش خواسته حضورش لازم خواند و چون علی الصباح بد آنخانه که هر
مصیبت و گزند را لایق بود رفت جمعی از آخوند نام و مردم غلاط که با آلات خست و جدید در
مدتی دید با نظر و در دوشن مجتمع بودند بیاد بختند و سردانداش خندان زنده و گوشتند
که استخوانهای سرد سینه و پهلو در هم شکست پس آن پیر نیم مرده را بر تخته چوبی نهاد
بقرب در خانه اش کشیده گذاشته و گذشتند و اهل خانه و بستگان با خبر شده پس
میرزا علی محمد و قاضی میرزا حسن بخانه درون بروند و بیکوقت اطلاع دادند و اقدامی در مجازات
نرنگین نکرد و شیخ محمد حسن مذکور در تعرض و اینها بهایان جرئت یافت و بت کشته
یکی بعد دیگری را دستگیر کردند چون زنده اموال بردند و حاجی پس از چهار ماه تقریباً که در
خانه بسته بهاری افتاد و معالجه کرده بهبودی یافت چون جمعه مذکور حکم با خبر اجس داد
توقف در وطن برایش ممکن نبود و ناچار با عاقله مهاجرت باصفهان نمود و آقا میرزا حسین
(سلطان الشهداء) بواسطه هماننداری و نگاهداری از او پرداخت پس اهلان رفت و از
آنجا بعلت ساقه دوستی با آقا میرزا عبد قاسم سر رشته دار سابق الذکر که مشغولی آذربایجان
بود در سپار تبریز گشت ۱۲۶۳ و میرزا عبد الله خان نوری سابق الذکر که مشغولت مظفر
میرزا و لیعهد بود ویرا بخانه خود مسکن داده نگهداری کرد و دختر خود را به پسرش میرزا علی محمد درقا
ازدواج نمود و حاجی خلاصه می بد نظیر بق معتمد تبریز شده پس از چندی شوق زیارت حضرت
ابو عیسی خان خستیار که کفش ریز بود و با اتفاق دو پسرش میرزا حسین و میرزا علی محمد از طریق
بترخانم عکاشه و چون رسیدند پیران با مقدمه روانه عکاشه نمود و بجهت شدت
ایمان و اخلاص خواست پیاده حاضرانند که آرد پیاید تا شرف حضور جوید در

۱۷۰

آب شستو و تطیف لباس کرده در بر نمود و دچار زکام شده بیمار گشت و از سفر باز
 باز مانده در و دوش بکجا بطول انجامید لذا حسب امر ایهی یکتین بطلب اورفت و سوار
 بر چهار بسوی شتافت تا خود را بوی رسانده با خود تا باغ جنبه متعلق بحمال ایهی که
 از قصر بهی عکاسیمت بیروت قریب نیم فرسنگ دور در ساحل دریا واقع بود رساند
 و در آنجا حال ضعف بر حاجی مستولی گشت و بجز ایهی خبر رساندند و طبیب و دو ابرایش
 فرستادند ولی حاجی در آنجا از جهان در گشت و جمال ایهی پیراهن خویش را بر آبی
 کفکش فرستادند و او را با آن کفن کردند و در مزار عکاسیمت مدفون نمودند و این واقعه در سال
 ۱۲۹۷ واقع شد و ادسه پسر دیک دختر داشت و دخترش طوبی در یزد شوهر کرده خانواد
 بھالی تشکیل داد و پسر او سطرش میرزا حسن که صورتی نامعنا بس پسندیده در یاز بود
 و شعر نیکو گفته تخلص زیبا نمود در اشعار بیات مذکوره پدر از یزد به راه جهان مهاجرت
 کرده تا اهل نموده مقیم شد و در حدود سال ۱۳۰۰ در گشت و پسر ارشد حاجی طاب
 میرزا حسین چنانکه نوشتیم در جوانی با پدر سفر بغداد کرده ایامی چند در محضر ایهی شرف
 یافت و عودت بوطن نمود و باز سفری دیگر بدانشناقه خندی شرف حاصل کرد

برخی چنین آورند که سفر حاجی تدمدی بکجا خانه صد پس از گرفتاریش در یزد و پیاده از طریق بغداد شد و در زمر
 عده تبه پاشا واقع در زمره سحر عکاسیمت و قبرش در آنجا بنا کرده با آجر و گچ ساخته شد و جمال ایهی همه وقت
 در آنجا میگذشت یکبار قبر که هشته چند دقیقه بگشت میفرموده و پسرش از طریق آذربایجان خواستند نیز در زمر
 میرز شده و امانت گردیدند و در قاضی میرزا عده تبه خان را بر زمره گرفت :

و نسخه اول کلمات مکتوبه را با خود ببرد آورد و با بیانی را مرده ظهور من نیزه همه در حجره
 میرزا ایوبی و همرازانش داد و بعد از وقوع مصائب و بیایات مذکوره با پدر مهاجرت
 با پدر با بجان و سکونت و تا اهل در میان دو آب کرد و چون دارای معلومات علیه اسلامیه
 بود در محبت عامه یافت و بهدایت تبلیغ پردهخت و مجموعی از بیطائف فراهم ساخت و
 همه بر تهذیب و تربیت روحانیه ایشان نگاشت و تاج و فخر گردید و بعد از
 غریبت بعضا با پدر و برادرش در قاف و وفات یافت چنانکه نگاشتم مرحبت کرده در
 میان دو آب مرجع اخبار و احباب شد و پس از غروب شمس جمال اهل برای نشر عهد و بیان
 در نقاط مختلفه آذربایجان سفر کرده انوار عبودیت کبری حضرت عبدالبهادر را منتشر نمود
 سپس سفر بعضا کرده اما می چند در کشف فضل و عطا بر نسبت و حدوث بطن نمود
 و برای تبلیغ و نشر انوار بدلیه قریب پنجاه در تبریز توقف کرد و این در سال ۱۳۳۱ بود
 و باز به دو آب رفته بر نسبت تا در سال ۱۳۳۴ در گذشت و پسر کهنتر حاجی ملا محمد
 میرزا علی محمد و قاف در عقنوان جوانی با پدر و برادر همت بر نو عی که نوشتیم از برادر مهاجرت کرده
 مقیم تبریز شد و حاجی میرزا عبد الله خان پیشخدمت مظفر الدین میرزا و سعید و والی آذربایجان
 دختر خویش را باز و تاج وی در آورده پدر و پسر را در خانه خود سکونت دادم امورش را
 اداره کرد و پس در قاف با فراغت بال و آسودگی خیال و عزت و جلال جهای خدمت
 با اهل و تبلیغ گشت و بعد از مسافرت مذکوره با پدر و برادر همت بعضا و پس از خدمت
 و الله در اجبت تبریز نموده بنشر این امر قیام کرد تا در سال ۱۳۰۰ چنانکه در بخش سابق آوردم

برای تقسیم میراث والد و ملاقات خواهر و دختر امرای از تبریز بزرگرفت و در آن ایام
 حکومت بزرگ و قدر و وسیع حکومت مسعود میرزا ظل السلطان بود و او خود در اصفهان
 تمرکز داشت و ابراهیم خلیل خان نامی تبریزی از طرف او حکومت بزرگ می نمود و در قاره
 موقع خروج از تبریز سفارش نامه مافی از بستگان ابراهیم خلیل خان در حق خود همراه برد
 و مورد تحلیل و مساعدت حکمران شده با وی معاشرت و مصاحبت جست و قریب
 بیست ماه در نزد بماند و با همه گونه مردم مصاحبت کرده تبلیغ نموده شهرتی طبع یافت
 و بسیاری از معارف با وی در دار الحکومه مناظره و مجامع کرده مغلوب شدند و عباد
 و مقاومت در زینند حضورها میرزا رضی طبیب حافظ لایحه در نزد حکمران با وی مناظره
 و مباحثه نموده مغلوب و خجل شد و بشدت رقابت و ضدیت برخاست و ملاک
 خصوصاً شیخ محمد حسن مجتهد بزرگاری تبعید ویرا از حاکم خواستار شدند و حکمران بوی جزا
 و همینکه بیرون رفت ولی شاه چون ملاک واقعه را نوشتند از ظل السلطان که آهنگام
 در طهران بود خواست تا با ابراهیم خلیل خان تلگراف نمود که در قاره در بزرگ مجوسان شد و
 چون باصفهان ورود کند ویرا به اینجا طلبید و حکمران بجزد و وصول تلگراف که فرستاد
 در قاره در بین راه دستگیر کرده بزرگ گردانده حبس نمود و پس از در ظل السلطان
 باصفهان بموجب امرش با کند یکپایه در بخیر کردن سوار بر استر همراه ماموران
 فرستاد ولی ظل السلطان در آن ایام هنوز از آرزوی سلطنت که جمعیت
 و نفوذ بهائیان از اسباب الت میخواست مایوس نشده خیال خام را در دیکت
 بهجت

بیخت و روی خوش با بیظافت نشان میداد و لذا سپرد که بورقا در طول طریق شدت
 و جفائی رواندازند و در درود با صفهان با سفید یار خان بن حسین علی خان ایلیانی بخیار
 که در قرب همان ایام حکم شاهلی پدرش در بد قتل آورد هم حبس ساخت و در قاف
 با سفید یار موافقت و بار شده او را تبلیغ بامر بهائی کرد آورده اند که در ایام حبس در قاف
 اصفهان روزی نسخه از اشعاری که در آن سخن شعرا ساخته شد برای سفید یار خان
 فرستادند و در قاف بالبدیهه ابیاتی چند بدان منط گفته در ذیل در قاف رقم کرده و سفید یار
 از شاهزاده ابیات مذکوره منجذب گردید و صورت ابیات مذکوره چنین است
 چونکه در خلوت دل یار مقیم است مرا از استمکاری اغیار چه بیم است مرا
 سر جهان و دل و دین و ادم و دیدم ز رخ دوست و چه سود است که این بود عظیم است مرا
 ندانمیم به نعیم است و نه بیم ز حجیم وصل تو جنت و بهر تو حجیم است مرا
 ما وح طلفت محبوبم و از سحر کلام معجزی چون بد بیضای کلیم است مرا
 با چنین طبع که از شمس و قمر مستغنی است چه طبع تا کرش از نزد و بیم است مرا
 ایضا ای نبرده بکس منی بی بی بری سوی مقصد ما کی ز رف عشق ما بهر فندی
 میکند صد هزار عالم طی عاشقان زنده اند از آتش عشق و من الما بکنشیشی حتی
 ای که دایم وصال او طلبی تو نمائی اگر بایبی وی نزد چون سوزند نماز شب
 چون بهاران رسد بمیرد دی و روزی ظل السیران مجلس زنده کند پای در کارا - نگاه
 کرد و بنوع سحره دستها را بدو خطاب نموده گفت تو پیغمبری مظهر کن تا کند از پابت

برداشته شود در قاضی خطاب بوی چنین جواب داد ای حضرت والا فرمایش سرکار بدون
 تحقیق است من کی ادعای پیغمبری نمودم تا معجزه کنم و ظل السلطان نزد سفید بارخان
 رفت و اشعار شعرا اصفهان و ابیات در قاضی نگریسته از طبع و فضلش و خوشش
 شده حکم داد کند از پایش برداشتمند در آنحال سفید بارخان خواست که بوی چنین
 گوید دیدی که پیغمبر معجزه نمود در قاضی اشاره کرد که نگوی در آن احوال شیخ محمد باقر (دین)
 مجتهد اصفهانی با شیخ محمد حسن مجتهد نیز مراسلات کرده نزد ظل السلطان مرادده و تسامح
 و اقدام در قتل در قاضی همی نموده ولی شاهزاده در شبی دستور داد که در قاضی را بنحیر حقیقی بر
 گردن نهاده و بخانه وی برود تا استنطاق نموده حکم بکفر و با ایمان دهد و توصیه
 در مسأله و مسامحه کرد و نامورین و بزرگان که با در قاضی بودند نیز گفتم کردند و مجتهد
 چند فقره مسئولات کرده در قاضی جواب داد و در پایان مکالمه شیخ نوشت که عفا
 در قاضی مطابق اسلام است و فسادی در آن راه ندارد و در قاضی نزد ظل السلطان
 عودت دادند و در مجلس نگه داشتند و پس از چندی مرض دستخوش نمود و آنچه
 از او در زندگرفته بودند استرداد کرد و خلاصی در اواخر سال ۱۳۰۴ صورت یافت
 داد در منظومه ششویش خطاب بجای محمد طاهر نواری اشراق تخلص چنین سرود
 مدتی این طایر اوج دل بود اندر دام عدوان مبتلا نه مه اندر ارض با و ارض صاد
 مبتلا در مقلب اهل عناد و با بجله تبریز رحمت نموده حکما کان تبلیغ و شرفیافت
 ای بی پروا حنت و کرد با تو تصب فتنه برخواست و بدخواهان قیام بر فلش نمود

و بجایان بسیار در اشبانه از شهر مروین و بقریه برده چندی نگه داشتند و بدین طریق
 خدمات و ناملایمات بسیار از یگانه و بیگانگی تخیل نمود تا سال ۱۳۰۷ با دو پسرش
 عزیزته و روح ته با اتفاق ابو الزوجه اش حاجی میرزا عبدته خان نوری بفرم
 زیارت جمال اهی بکار رفت و چندی در کف فضل و عنایت بزیست پس عود
 کرده در بلاد و معمورات آذربایجان را بایت امر الهی را مرتفع نمود و سفری از رنجان و
 قزوین عبور کرده ایامی در طهران با حاجی میرزا عبدته خان بماند و با فضل قاضی
 و غیره موانبت گرفت ثنوی مشهورش را در جواب منقوله ثنوی قبل از آن
 که خطاب به آقا علی حیدر شروانی و خان مذکور رسید در آن ایام سرود و در فتنه
 سال ۱۳۰۸ در فتاری بعضی از احباب با در بایجان برگشت و چون
 عزت شمس جمال اهی واقع شد بار عزم حکما و زیارت محضر حضرت عیض عظیم
 عبدالبها کرد و بسال ۱۳۱۰ با دو فرزند مذکور بشتافت و چندی در جوار پرانوار
 فیض بر شاریافت و اشراقات اهی را از مشرق عبودیت کبری تا بان و در شان
 شاهه نمود و با عرفان و شور عشقی که مخصوص او بود رنه منجز بانه بر کشید و با

در خطی که در مورخ یازدهم ثوال ۱۳۱۰ از میان آداب حاجی میرزا عبدته صفحانه نگاشت هر آن ایام با فرزند
 مذکور در آنجا نزد برادرش میرزا حسین بود شرحی موش از خدمات و اداء بر احباب قصه مذکوره از جهت نجوم مشهور
 اکاد نشت هر عین مکتب اشاره بتمام عظیم حضرت عیض عظیم نمود و جمله از عبارت مکتوب این است در جا
 از احباب از بقیه نسبت نجوم اگر ادمتعداد عمد واحد موجود ... بجز بقیه این ایام مبارک را که در اصیخ
 رایج در صحیفه اشیا علیه بهادله اهی اخبار و ایشار نموده نیز در ک نمودم نه ذاکت الیوم بکون عیض الرب سبانه
 و بعد از آن الارض فخر از فتنه فضا حسین

و با قصاصد غزا و غزلیات شیواندا، انی آنست نارا بند نمود و قصاصد و غزلیات بسیار
 و ترجیحات ابدار عاشقانه مملو از عرفان دستور جانفشانی بسود و چنان در شرف انوار مهتاب
 قیام کرد که معاندان و حسودان از میدان عشق و عرفان او چاره جز فرارنداشتند پس
 از مراجعت از عسکرها چون دیگر برای وی دینک در بزرگتر میسر نبود مأموریت یافت که گهی
 در طهران و ایامی در رنجان تبلیغ و نشر نفعات الهیه مشغول گردد و مخصوصاً پیشرفت دینی
 امر اهل را در رنجان محل توبه و سعی و همت خود سازد و در آن ایام حاجی میرزا عبد الله
 ابو الزوجه اش مقیم طهران بود و حضرت عبد الله بهاء امر فرمود که تمام کتب امریه
 و آثار نفیسه اشرا در رنجان بطهران برده نزد حاجی خان مذکور بپسارد و لا جرم در سال
 ۱۳۱۲ از طریق قفقاز و کیلان با پسران مذکور در رنجان در خانه ابو الزوجه ثانیه اش
 حاجی ایمان سابق الذکر نزول نموده چندی بماند و بهمت تمام تبلیغ پرورخت
 و نارحسد و بغضاء ظالم را فروخت و دوسوسه و اغوا نمودند تا حکمران علارالدوله
 ویرا دستگیر کرده در دار الحکومه محبوس ساخت و با تفصیل حبس او با پسرش روح الله
 و برخی از اجبای رنجان و تبعیدشان از طهران و حبستان در انبار و بالاخره فاجعه
 شهادت پدر و پسر مظلوم را در انبار در بخش لاجن ضمن واقعات سال ۱۳۱۳ میادیم
 و این واقعه در شب بیستم ذی قعدة سال ۱۳۱۳ واقع شد و جسدشانرا خدتن از عمده
 انبار همان شب بقبرستان معروف سر قبر آقا بردند و در جنب عمالخانه سجاک سپردند
 و پس از چندی میرزا امین کاشانی صورت قبر ساخته علامت نهاد و چون سنوا

گذشت

۱۶۹

گذشت میرزا عزیزتبه بن درقا با غمی محصور در خارج شمالی شهر بنا کرد و جسد پدر و برادر
 و نیز جسد ملا علیجان مازندرانی شهید را انتقال و استقرار داده بقعه و بارگاه ساخته
 بنام درقائیه معروف کرد و پسران درقا که از دختر حاجی میرزا عبدتبه خان نوری مذکور
 بودند بترتیب سن میرزا عزیزتبه و میرزا روحتبه و میرزا ولیتبه نام داشتند و میرزا
 روحتبه شهید حسین شهادت داخل در سن چهارده بود و حالت لطیفه روحانیه و فریاد
 شعره و معلومات دینی و ادبیه و قوت بیان و شور عشق ایمانی و ذوق تبلیغ در سر داشت
 و خط نیکو مینوشت آورده اند که در ایام تشریف با پدر و برادر در محضر اسی نوبتی بنوع
 طبیعت و عاطفت از او پرسیدند که هرگاه همدی موهوم و منتظر مردم ایران بنوعیکه
 میگویند خروج نماید و با تو مقابل شود چه خواهی کرد او بید رنگ عرض نمود که بناید
 مبارکه او را تبلیغ میکنم و از واقعه شهادت درقا جلیل در روحتبه بی مثل و قسا و نمکه
 جعفر قلیخان مبین السلطان حاجب الدوله در قتلشان بکار برد قلوب جامعه بهائی لرزیده
 ناشی شدید یافت و از جمله مرثیاتی که شعرا در آن موقع سرودند مرثیه نوزده غنیه نیز

نوزده غنیه به خان ایمان باین اثر داشت و دختران بهانه ناسی کردند و میرزا عزیزتبه خان بن درقا برای شوهر خواهر زاده خود
 مستیانه چنین حکایت کرد که وقت جد پدر خود عزیزتبه مذکور روحتبه کتات نفوس صلوة کبیرا تعلیم کرده از خط خوانده
 یک نذر مادر گویا عزیزتبه را نزد نقه الاسلام برده سعادت و شکایت کرد که شوهرم بهانه است و گوید آن نازی در
 تعلیم داده بغیرتبه دستور داده که در مجلس نزد مجتهد قیام کرده نماز از خط خواندن بجهت نشد و کرده گفت بر او حکایت
 شوهر خود کن من چگونه در حق کسیکه کودک بدین حوزد مساله را چنین تعلیم دیداری کرد سخن نادر گویم و موجب گفت درقا
 از تیر زمین شد که دست زن در قلبش جنبای خطر جان بودی باشد و روزی که نذرش از خانه برای حمام بردن
 ایشان خصوصی و آثار امری را بجانگله داده از خانه خود که خانه میرزا عبدتبه خان بود غیر مکان نمود تا باز بماند و او شد
 میرزا عبدتبه صنعی سکوته

نیر و سینا است و چندان مورد قبول حضرت عبدالبها واقع شد که امر فرمودند قلم
 بخارینا نوشت و در بیت مبارک نصب کردند و بی عده آه آه ای ارض طا
 در قاجه شد مزع باغ طلعت تاهی چه شد آن تزد و گلشن تو حید کو و انغزال
 قدس این صحر چه شد ای صبا فرزند لبینه ش کجا است آن خوش الحان میل کوبا
 چه شد آن نهال نورس نوخیز کو و آن گل شکفته رعنا چه شد قمری نوروز
 خوش آن بنگ کو طوطی شیرین شکر خا چه شد جوجه سبز عاف قرب کو بره
 آهوی بر با چه شد صورت روح افزای روح بند کو نغمه جان پرور در قاجه شد
 بی حضورش آن سخن رانور نیت ای دروغ آن سخن آرا چه شد قتل او را حاجب
 ارواح شرد آن سبیل قتل و آن فتوی چه شد کس من اند جسم زارش کجا
 و آن منور میکمل روحا چه شد گرد آتش رفت ابراهیم وار آن گل و آن لاله صحر چه شد
 در چه بونس در دمان حوت رفت آن خروج بعدش از دریا چه شد در چه
 یوسف گرگش از هم بر درید آن تمیص کذب خون پالا چه شد در نه گرگش خورد
 در جاده ادفاد شرح دل و دقال با بشری چه شد در چه بچی خون او در پشت
 آن سرو آن پیکر زینا چه شد در چه عیسی بر فرار دار رفت آن هجوم قوم و آن
 غوغا چه شد گر ترس از تن جدا شد چون حسین آن تن پاکیزه نور چه شد
 در شد از شمشیر و خنجر زریز کس نمگوید که آن اعضا چه شد نیر و سینا چه تنی نماند
 زار کان رفیق با وفای ما چه شد و این بیات ثنوی منسوب بروج است میباشد

بسم ربنا الاعظم الابهی جام می رسا قیاسه شارکن طور دل را از میت پرنارکن
 ساغری در ده صنبای است تا بهوش آیم من مجنوبت بر دم استار و هم دهم گمان بر برم
 براج مغمم آسمان بگذرم زین تیره دام و آب خاک ره سپر کردم بر جسدان پاک و در هم زین ملک
 پرینج و من رو نمایم سوی روحانی وطن بشنوم از گلشن جان بوی دست با گردم چون نسیم از کوی
 دوست با مظهر فقه نامی جان فرا با مبارک مرده های غم زدا بر ملا گویم با حجاب دیار یوم
 میثاق است یاران البدار البدار ای عاشقان بوی دست رو کنید نه جان بوی کوی دست
 ابرویان دم عینت بشیرید امر حق را حضرت و باری کنید خمتی یاران که این امر بین منتشر
 گردد در اقطار زمین کوشش یاران که کرده منتشر در جهان آیات رب مقصد همت ای یاران
 که وقت خدمت است گاه کسب فیض و یوم نصرت است بوم نماید ای اجای بها سوی عالم
 با علمهای که تا بهوش آید این مست از طغیون و هم بردارند دست چشمان
 نور حق روشن شود خار زار قلبش گلشن شود اینچنین فرمود سلطان سیدم در کتاب تقدس
 خود بر ام هر که جان در راه حق سازد خدا سوی او ناظر بود و به خدا سابقا جامی گرم کن از
 صفا تا نوم طاهر زهر جرم خطا گر چه عصیانم فرزند است از شمار ایک از فضل ختم امید او
 مرجا ابسانی بزم قدم رسته افشان بر اینچاک از گرم تا ز جود ذره تا تابان شود نزد
 جانان قابل قربان شود کی شود یار که اندر کوی تو جان فدا سازم بعشق بوی تو خرم
 آن روزی که در میدان عشق جان دهم اندر ره جانان عشق اینخوش آنچنین که گویم آشکار وصف
 سلطان بهادر روی دار ای خدا آن روز کی خواهد شدن که شوم فارغ ازین پرزده تن
 رو بنام

رو نیام سوی فردوس بقا بنزد خرم گرم از فیض لقا اندر این بیدای حرمان سوختم در شرار
 ناله فرود ختم برقع از رخ برکن ایشاد جان تا شود روشن ز نور آسمان ایشه ثبات
 ای سلطان عهد ای زمارت مشتعل فان عهد ای که خود را خوانده عبد لهما مرتفع ز امر تو
 ریات عسک مطلع اهر اسبجانی تونی منبع آثار ز دانی تونی چون الف قام بامر کردگار
 هستی ای شاهنشاه ذوالاقدار لیک خاضع در عبودیت چه با نزد باب روضه رب البهار
 ای تودره امر عرض عظیم وی توفیق مشعب راصل قدیم ای توستی شرق و حی خندا
 از نور روشن دیده اهل بها قطره از لطف این طیر زار که هجرت کشته بی صبر و قرار
 ز آتش بید تو سوزان دل شدم تو شرم بر تو بر آب کلم این زمان ایشه بار ملک دل
 از فرات گشته قلم مشتعل سوختم شامن از نار فراق اندر این بیدای صبر و شتاب
 کن خلاص این طیر از دام غم ای بیک فضل و سلطان گرم در لیاقت مگر در قدرها
 بگراند فضل خود ای ذوالعطا و اما آثار تو نظم در قاف که بفارسی یا عربی در اثبات
 امر اسی و یاد رد شکوک و اعتراض معترضین و یاد در مع و بنا جمال اسی و در بیان عظمت
 حضرت عبد لهما سرود بغایت بسیار است و مانند از آنرا محض نمونه در اینجا مضمون ثبت
 میداریم نشد آنه لای وصف بوصف اسواه و لای نعمت بنعمت دونه و لای ذکر بذكر غیره و
 لای سواد بسم ربنا ال اعظم ال اسی بر افکن ایشاد جان زوجه اسی نقاب بر آبی ایشین و
 ز خلف نبلی سحاب بیارسانی روح کا دس صهباناب بگو معنی نور بانگ خند در باب

در قاف و ادامل شعر سرائه قدسانه تخلص بکرد و اخرا در قاف تخلص نمود

گشت در قشور رسید فصل لباب چه منتهی شد زمان بدو در سردی و بیدار فخر استاره
 احمدی عیان شد اندر فلق شعاع علم دهدی بنجم نور شدند جهانان منتهی فصل
 رب الوری بخلق شد فتح باب بدست نماید حق باب سما باشد ظلام دهم و طنون
 ز علم ممتاز شد بنور علم یقین جهان سرفراز شد قلوب اهل تقی بعلم رسا شد گوشه
 شد بر نفوس طریق صدق و صواب پس از فخر امیر شانی رسید دوباره درش
 صبح فخر معانی دید چه از فروغ افق روی فلق شد سفید ستاره کاظمی زادج فلک شد
 پدید منادی صبح زد صلابیوم اللباب نسیم صبح جمال ز نور زین گرفت شعاع
 علم از قلوب باز دیدن گرفت نوید رجح و معاد چه جهان شبنم گرفت ز شوق بلبل
 نواد یگان پریدن گرفت برید دلها نمود بسوی مقصد شتاب سحر بر آرد خنج چون
 بدیضا ز حب دید آثار روز مطلع الفجر غیب ز نور فخر یقین شکافت ظلمات رب
 گشت شگون شباب بدل با ناریش دوباره بعد از دوم رسید عهد شباب
 سپس بخلاسی مهر حب افق رشکافت شعاع رخسار شمس اوج انوار ک یافت
 صبا ز صود سپهر چه مرده وصل یافت ز خاور اوج بخش با جهر تو شگافت که جهان
 مرده باد که بر دید آفتاب چه صبح حق شد پدید پس از لبالب ضلال نمود مهر نیز فخر علی
 جمال ز جلوه اش منکشف شد سجات جلال شمیم آرد و نور بوستان جمال نسیم
 بیدار کرد خفته دلا نزار خواب که بر جهید اگریده که صبح طالع شده بشر آفتاب فخر لامع
 جمال حق قدیم دوباره راجع شده شعاع شمس ظهور غیب طالع شده که سازد آفاق را نور خود

بفض بار